



۲۰۱۵/۰۴/۱۱

ولی احمد نوری

باز هم در مورد اصطلاح «پر گرم» جناب پوهاند صاحب هاشمیان

جناب پوهاند هاشمیان، دوست عزیز و گرانقدر! مطلب تاریخی ۲۴ مارچ سال جاری شما را در پورتال افغان جرمن آنلاين با دقت خواندم. در نظر داشتم که زودتر به جواب پردازم، ولی به خاطر فاجعه ای که در قلب افغانستان در حق «فرخنده مظلوم» - آن افغان دخت نامراد - رخ داد و تا حال بر اذهان همه ما مستولی می باشد، اندیشیدن به موضوعات دیگر را به طاق تعویق انداخت. دلیل ملتوی ماندن پاسخ فوری همین بود. جواب مقاله داکتر صاحب هاشمیان محترم را مگر با کمکی انبساط شروع می کنم، چون می خواهم آن خاطر عاطر را با فراغت کامل به طرف عرایض خود جلب بکنم.

جناب هاشمیان با وجود یاددهانی جدی قبلی این جانب، ضمن مقاله «توضیحاتی به خدمت محترم آقای احمد ولی نوری» شان - مؤرخ ۲۶ مارچ ۲۰۱۵ پورتال «افغان جرمن آنلاين» - نام این مسکین را باز سرچپه نوشته اند؛ من اما از بخت خود می نالم و شعر فردوسی بزرگ و سرافراز را شارح حال خود می سازم، که:

گناه بخت منست این، گناه دریا نیست!

پوهاند صاحب مقاله خود را سخت مطول گرفته اند و با شرح و بسط مفصل، تا در خلال آن مدعای خویش را توجیه کنند و استعمال ترکیب غلط «پرگرم» را گویا از نظر دستور زبان دری مدلل بسازند. و کاش استاد این قدر حاشیه نمی رفتند و مطلب را به ایجاز و پوست کنده بیان می کردند، چون دادن تفصیلات و حاشیه روی ها، مقاله ایشان را زخم پذیر می سازد و اگر کسی از در بی رحمی پیش آید، با نکته نکته نوشته ایشان تصفیة حساب می کند؛ ولی من دل رحم دارم و فعلاً این کار را نمی کنم.

چون پوهاند صاحب نام مرا سرچپه نوشته اند، من هم در صدد انتقام بالمثل برآمده و به کار سرچپه ای دست می زنم؛ یعنی آجندا را از آخر نوشته شان شروع می کنم؛ آنجا که ایشان وجیزه تمسخر آمیز «بلا میکنی و بلا میکنی، نخود را ز کشمش جدا میکنی!» را تاج سر سخن خود و بدرقه انتقاد بر من گردانیده اند. البته قبل از آن از روی طنز و تمسخر این طور نوشته اند:

«۹) اعتراض اخیر جناب محترم نوری صاحب جالب و هم بسیار مهم است، اعتراف می کنم که بالای یک جمله از نوشته ناقص من از لحاظ اصول انشاء انتقاد معقول وارد کرده اند. این فقره از این قرار است:
"اینک بار دوم همان لعنت را که یک همصنم به فردوسی حواله کرده بود، بار دوم تکرار می کنم."»

بلی؛ اینجانب در مقاله ام همین جمله مقاله قبلی ایشان را که به «تکرار حسن» می ارزد، مورد ایراد قرار داده بودم:
"اینک بار دوم همان لعنت را که یک همصنم به فردوسی حواله کرده بود، بار دوم تکرار می کنم."

من نوشته بودم، که این جمله مریض است، اما تفصیل «مرض» را نداده بودم و فکر می کردم، که همین ذکر به «اشاره سر»، تلویحی کافی باشد برای تعمق استادی در حد و مقام پوهاند هاشمیان. ولی پوهاند صاحب متوجه باریکی موضوع نگردیده و مرا حتی با آن وجیزه بی نمک خود، مورد استهزاء و استحقار هم قرار داده اند. ازین سبب مجبورم، جمله مورد نزاع جناب استاد را به تفصیل بررسی کنم:

این جمله نه تنها ازین سبب مریض است، که در آن «بار دوم» دو دفعه آمده است - و این بلیه و نقیصه کوچکش است - بلکه ازین خاطر مریض است، که نیم جمله «بار دوم تکرار می کنم» ناگوار است. برویم به طرف حلاجی قسمت به قسمت و کلمه به کلمه؛ و اولاً ببینیم که خود کلمه پیش پای افتاده «تکرار» چه معنی دارد؟:

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

کلمه عربی "تکرار" (به فتح حرف اول) معنای "دوباره گفتن" یا "دوباره کردن" را می دهد و وقتی می گوئیم "تکرار می کنم" معنایش "دوبار می گویم" یا "دوباره می کنم" می شود. حالا همین مفهوم را در قالب معادله ریاضی، در جمله پوهاند صاحب می اندازیم:

بار دوم تکرار می کنم = بار دوم دوباره می گویم

می بینید هاشمیان صاحب محترم، که کلمه "تکرار" با قید "بار دوم" جور نمی آید و جمله شما واقعاً مریض بوده است و شما با آن که در مقاله قبلی بنده بدان صریحاً اشاره هم شده بود، متوجه عیب جمله خود نشده اید؛ و این از کسی که القاب داکتر و پوهاند و استاد، را منحیث تاجی بر سر دارند. خیلی عجیب به نظر می رسد!

همچنین هاشمیان صاحب در آخر پراگراف "کشمش خود" خود؛ و هم در آخرین پراگراف آن مقاله، مرا از روی تمسخر "استاد نوری" و "استاد" خطاب کرده اند؛ نه یک بار بلکه چهار بار!

ولی، من ولی احمد نوری، همینم که هستم؛

■ نه "استاد" هستم،

■ و نه به لقب "استادی" نیاز دارم،

■ عطای پوهاند صاحب هاشمیان را به لقای شان بخشیده و لقب "استاد" را ماچ کرده به خود ایشان مسترد

می کنم!

و حالا برویم به اصل مدعا و ترکیب "پُرگرم" را با مد نظر گرفتن تشریحات صرفی جناب پوهاند هاشمیان و در پرتو معلوماتی، که شخصاً از همان استادان دری کابل در مکتب، آموخته بودم، که به نظر استاد هاشمیان استادان پس مانده و وقت گذشته بوده اند، بررسی کنیم:

پوهاند صاحب هاشمیان گوشه ای از صرف زبان دری را که زمانی به شاگردان خود گویا در صنوف یا سمستر های ابتدائی پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل تدریس می کرده اند، به رخ ما کشیده و طی آن حالات مختلفی را در عرصه ساختن "صفات مرکب" بیان داشته اند. از توضیحات ایشان تشکر؛ شاید به درد کسانی که گرامر دری را فراموش کرده اند و یا که چنین نکات دستوری از نظر شان دور و یا مکتوم مانده است، بخورد. کاش استاد هاشمیان سر اصل موضوع درنگ لازم می کردند و نکته اصلی و نیرنگی را در خلال تشریحات کلی و سردرگم، گم و مغشوش نمی ساختند. قسمی که مقاله جناب پوهاند را که در آن جناب داکتر صاحب سعیدی را نیز زیر بال حمایت خود قرار داده اند دو بار از نظر گذشتاندم، در تمام تشریحات دور و دراز، فقط دو فقره یافتیم، که فی الجمله به درد موضوع متنازع فیه می خورد. اینک هر دو نکته گرامری ایشان را عیناً نقل کرده و بالای هر یک از نظر موضوع مورد مناقشه، مناقشه می کنیم:

داکتر صاحب در زمینه کلمه "پُر" که قید است یا صفت و یا هر دو، سطوری را سیاه ساخته و موضوع را به بهانه داشتن بُعد فلسفی آن، به آخر نرسانیده اند. و کاش استاد همان بُعد فلسفی آن را هم می شکافتند، تا اگر از سطح دانش چون منی بالا هم می بود، به درد خوانندگان و علاقه مندان دیگر می خورد. با وجود ناتمام ماندن تیز و بحث "صفت - قید"، کلمه "پُر" را هم "قید" دانسته اند و هم "صفت".

من بر فرض اولی خود ایستادگی می کنم، که "پُر" اصلاً و در ذات خود "صفت" است، منتها در زبان دری بعضاً - یعنی در بعض حالات - "صفت" رول "قید" را نیز بازی می کند و حتی بجای "اسم" می نشیند. از بهر مثال کلمه "خوب" را مد نظر بگیریم، که در اصل خود "صفت" است، اما اگر در جمله کیفیت "فعل" را بیان کند، حیثیت "قید" را حاصل می کند؛ مثلاً:

■ در حالات "فلانی آدم خوب است"؛ "کار خوب همیشه خوب و پسندیده است"؛ "نوشته خوب"؛ "بچه خوب

سلام میدهد" (از دروس صنف اول مکتب)؛ ... - "خوب" صفت است.

■ اما اگر بگوئیم "خوب می شنوم"؛ "خوب بشنو"؛ "فلانی خوب کار نکرد"؛ "خوب بخور و خوب بپوش"؛

"خوب یک لت جانانه خورد"؛ ... - درین حالات "خوب" حیثیت "قید" را به خود گرفته است.

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

■ وقتی "خوبان" می گوئیم، "خوب" در کسوت "اسم" درآمده است، چه "خوب" با "آن" جمع بسته شده و کلمه "خوبان" را ساخته است؛ "خوبان" و "بدان" که متضاد همد، در زبان دری زیاد استعمال می گردند. همین قسم کلمه "پر" را مد نظر بگیرم، که در ذات خود "صفت" است، ولی اگر حالت فعل را مقید بسازد، حکم "قید" را به خود می گیرد؛ مثلاً:

■ اگر بگوئیم "کاسه پر"؛ "دلم پر است"؛ "مشت پر و جیب خالی"؛ ... - "پر" صفت است.

■ ولی اگر گفتیم "پر میخورد" یا "بسیار پر نگو"، درین حالات "پر" حیثیت "قید" را به خود گرفته است. پس ترکیب وصفی "پرخور" به کسی اطلاق می گردد، که پر بخورد و تا سرحد اشباع بخورد! از همین سبب تعریف استاد هاشمیان، که "پرخور" را "بسیار خورنده" معنی کرده اند، قابل قبول نیست. چون صرف نظر ازین که "خورنده" مفهوم دیگری را می رساند، "پر خوردن" مساوی و عیناً برابر به "بسیار خوردن" نیست! امکان دارد، که کسی بسیار بخورد، ولی هنوز شکمش پر و سیر نشده باشد. اما می دانم که پوهاند صاحب هاشمیان متوجه چنین باریکی های نحوی نمی شوند!!

اگر در معنی کردن کلمه "پر" در حالت "قید" توجه گردد، "پر" غالباً نقطه مقابل و متضاد "کم" قرار می گیرد، و نه مُعادل "بسیار". برای توضیح مجسم و ترسیمی، توجه استاد را به چند مثال آتی جلب می کنم:

وقتی "پرگل" می گوئیم، معنایش "مملو از گل" است، که متضاد "کم گل" می شود؛ ولی "پرگل" را هرگز "بسیار گل" معنی کرده نمی توانیم. همین قسم ترکیبات وصفی "پرگویی" و "پرگپ" را مد نظر بگیریم، که در قطب مخالف "کم گوی" و "کم گپ" قرار دارند؛ نه اینکه بگوئیم "پرگویی" معادل "بسیارگویی" و "پرگپ" معادل "بسیارگپ" است. ترکیبات معروف "پرزور - کمزور" و "پردوام - کم دوام" هم در عین شیما می گنجند. وقتی آدم موضوعات صرفی و نحوی را تشریح می کند، باید این باریکی ها و ظرافت ها را حتماً مد نظر بگیرد، نه این که بدون تأمل هرچه در قلمش برابر آمد، نقش کاغذ نماید!

این تشریحات در مورد "قید بودن" کلمه "پر" ولی هرگز مؤید درست بودن و معقولیت و مقبولیت ترکیب "پرگرم" بوده نمی تواند. و بگذارید، که "پرگرم" را نزدیکتر مطالعه کنیم. قبل از آن تذکر ذیل را لازمی می دانم: چون کلمه "پرگرم" در نظرم غیر معمول و نامأنوس آمد، در صدد شدم که نظر دوستان ادیب و فاضلم را - من جمله دوست ارجمندم دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی را که در زبان و ادب دری دسترس بالا و شایسته دارند - جویا کردم. جوابی را که بالاتفاق شنیدم، این بود، که این ترکیب از نگاه آنها نیز نامأنوس و بیگانه است. ولی جناب معروفی صاحب نکات ذیل را نیز بدان افزودند:

«در زبان دری ترکیبات وصفی وجود دارند، که از یک "قید" و یک "صفت" ساخته شده اند؛ از قبیل "دیرآشنا" و "زودآشنا". ولی تعداد آنها نه تنها زیاد نیست، بلکه بسیار کم و نادر هم هست. این قاعده مانند بسا قواعد دگر صرف زبان دری، "سماعی" است، نه "قیاسی". ازین رو نمیتوان آن را به شکل عام و در همه احوال تطبیق کرد. چون در زمینه فقط همان ترکیباتی درست و قابل پذیرفتن است، که از اهل زبان شنیده شده است، نه این که هرکس بیاید و مطابق این قاعده لغت نو و جدیدی بسازد. ترکیب "پرگرم" هم به خاطر عدم تداول در بین اهل زبان مشروعیت کسب کرده نمیتواند، چون نه از زبان عوام شنیده است و نه حتی از زبان خواص.»

و اینک ادامه بحث:

در ترکیب "پرگرم" پوهاند صاحب، نه "پر" به حیث "صفت" و نه به حیث "قید"، مشروعیت آن را توجیه کرده نمی تواند. پوهاند صاحب ضمن تشریحات مبسوط خویش می نویسند:

« پنج ترکیباتی که از یک قید و یک صفت ساخته می شوند و به صفت تبدیل می گردند: پرگرم، وابسته، وامانده و ... » به عرض پوهاند صاحب برسد، که کلمه "پرگرم" با کلمات "وابسته" و "وامانده" برخوردار از عین سلک صرفی نیست!! برای تجسیم و ذهن نشین شدن بهتر موضوع، مثال هائی چون "پیشرفته" و "پسرفته" و "پسمانده" و "وارسته" و "برآمده" را از طرف خود بدان علاوه کرده و به بررسی آنها می پردازیم:

من می گویم که ترکیبات "وابسته و وامانده و پیشرفته و پسررفته و پسمانده و وارسته و برآمده" در بهترین حالت "صفات مفعولی" و از جمله "صفات مشتق" می باشند، که از مصادر مرکب "وابستن" و "واماندن" و "پیش رفتن"، "پس رفتن" و "پس ماندن" و "وارستن" و "برآمدن" - به حساب قدیم - برخاسته اند؛ و یا از ریشه های ماضی "وابست، واماند، پیش رفت، پس رفت، پس ماند، وارست، و برآمد" - به حساب و نصاب دید جدید از گرامر دری (دید الهام - نگهت). در حالی که کلمه "پرگرم" از پیوستن "پُر" با صفت جامد و مطلق "گرم" به وجود آمده و گویا یک "ترکیب وصفی" را ساخته است. پس دادن مثال هائی از "صفات مشتق" برای توجیه ساخت یک "صفت جامد و مطلق" از دید من کم بضاعت قابل قبول نیست!! البته میتوان موضوع را عمیقتر و مفصل تر به بحث گرفت، اما برای افاده مطلب همین قدر را هم کافی میدانم.

پوهاند صاحب محترم!

اگر می خواهید به قناعتم بپردازید، تا ترکیب غیرعادی و عجیب و غریب "پرگرم" تان را لااقل از روی دل و با دل ناخواه ببذیرم، یکی از دو کار ذیل را به ذمه بگیرید:

- ۱ - چون فرموده اید، که کلمه "پرگرم" محصول و مخلوق ذهن شما نیست و قبل از شما هم به کار رفته است؛ پس لطف کرده استعمال آن را در آثار استوار متقدمان نشان بدهید، چه مطابق به معایب مورد قبول زبان دری، "نقه و معتبر بودن" یک ترکیب را - بالخاصه که جدید باشد - با محک زدن با آثار بزرگان می توان معلوم نمود!
- ۲ - و یا سه چار مثال دیگر از زبان متداول دری امروزی ارائه کنید، که با ترکیب "پرگرم" از عین سلک باشند؛ یعنی از ترکیب "قید" "پُر" با "صفت مطلق" به دست آمده باشند! یقین دارم که در پهنه احاطه و حافظه جناب پوهاند صاحب، دهها مثال برای هر کتگوری ترکیبات، سراغ شده می تواند. و من در حیرتم، که جناب پوهاند هاشمیان برای هر کتگوری دیگر - که همه حکم فرع را دارند - مثال های متعدد و فراوان می دهند، ولی برای حالت نیرنگی "پرگرم" - که باید تمام هم و غم داکتر صاحب دور آن می چرخید - حتی یک مثال دیگر هم ارائه نفرموده اند، که با ساخت "پرگرم" همخوانی و همخوانی صرفی داشته باشد.

پوهاند صاحب کتگوری دیگری را بدین شرح می آورند:

هشت) ترکیبات دیگری مرکب از دو صفت وجود دارند که صفت دوم صفت ماقبل را وصف میکند: سفید برفی - سیاه ذغالی - سرخ قرمزی، سیانه زرنگ، کاکه شیخ بروت، رند کله شیخ و امثالهم "قید" را به خود می گیرد؛ مثلاً:

اینها همه ترکیبات اضافی "صفت و موصوف" اند - با کسره اضافه - که ماحصل صفت مرکب است، ولی با ترکیب "پرگرم" از یک سلک و جنس نیستند - چون کلمه "پرگرم" از جنس "مضاف و مضاف الیه" نیست؛ اگر می گفتید "گرم گرم" یا "مرد مرد" و یا "کلان کلان"، مورد قبول همه می بود - ولو که همین سه هم با "پرگرم" از عین کتگوری نیستند! شاید جناب پوهاند صاحب به اصطلاح ایرانیان ترکیب "پرحرارت" - یا معادلش "پرگرمی" - را با "پرگرم" باصطلاح ایرانیان عوضی گرفته باشند!

اگر روا باشد - و جناب پوهاند صاحب اجازه بدهند - که جهت تشریح مجسم، این دو نوع ترکیب را در فارمول ریاضی بیندازیم، ماحصل چنین میشود:

$$\text{پرگرم} = \text{پر} \times \text{گرم} = \text{صفت (قید)} \times \text{صفت} = \text{حاصل ضرب}$$

$$\text{سفید برفی} = \text{سفید} + \text{برفی} = \text{صفت} + \text{صفت} = \text{حاصل جمع}$$

جناب پوهاند صاحب داکتر هاشمیان می خواهند بر ما بقبولاند، که:

حاصل ضرب = حاصل جمع

اگر از موضوع اصلی و بررسی کلمه "پرگرم" خارج شده و مقاله مطول پوهاند صاحب هاشمیان را از نگاه خریداری ارزیابی نمائیم، به نکات بی شمار قابل ایراد بر می خوریم، که در درجه اول این مورد را بیرون می کشم.

پوهاند صاحب می فرمایند:

سیزده) ترکیباتی که از صیغه امر دو فعل ساخته می شوند و به صفت تبدیل می گردند: جستجو، صرفه جو و امثالهم.

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

مثال هائی که جناب هاشمیان می دهند، هیچ کدام متشکل از "صیغه امر دو فعل" نیست، چون کلمه "جستجو" متشکل می باشد از "ریشه ماضی" و "ریشه مضارع" (ریشه امر) از فعل "جستن" و ترکیب "صرفه جو" متشکل است از "صرفه" - کلمه عربی که "اسم" می باشد - و "جو" که "ریشه مضارع" یا "ریشه امر" فعل "جستن" است درین کتگوری باز استاد هاشمیان به مغالطه می پردازند، چون "جست و جو" و "صرفه جو" از عین سلک نیستند؛ و بگذارید که به مناقشه موضوع بپردازیم:

کلمه "جستجو" (به سکون حرف تاء) یعنی به همین املائی که پوهاند صاحب نوشته اند، ظاهراً "صفت" است، که مرکب می باشد از قسمت "جست" و قسمت "جو". کلمه "جست" عبارت است از "ریشه ماضی" و در بهترین حالت مصدر مرخم از "جستن". و اگر "جو" (جوی) را، که "ریشه مضارع" از مصدر "جستن" و در بهترین حالت مخفف "جوینده" است، در آخرش بپذیریم، ترکیبی می شود به معنای "کسی که جستن را می جوید" و یا "کسی که جوینده جستن است"، که ترکیبی می باشد خام و دور از منطق.

پس اگر بخواهیم منطقی در ترکیب این لغت بیاوریم، باید آن را غیر از "صفت" بدانیم. به نظر من "جست و جو" یک "اسم مرکب" است، که از دو ریشه مختلف فعل "جستن" ساخته شده است؛ که یکی "ریشه ماضی" - "جست" - است و آن دیگری "ریشه مضارع" - "جو(جوی)" - و به گفته داکتر صاحب "ریشه امر". این ترکیب از جمله اسمای مرکب مشهوری از سنخ "گفت و گوی" و "شست و شوی" و "رُفت و رُوب" و "مُشت و مال" و غیرهم است، که به اثر دست درازی های بدعت آمیز ایرانیان "او عطف" از وسط آنها حذف شده و هیئت "گفتگو" و "شستشو" و غیرهم را گرفته اند؛ و متأسفانه ما افغان ها این اشتباه املائی و صرفی ایرانیان را مانند طوطی - و یا "بوزینه وار" - تقلید کرده و در نوشته های خود به کارش می بندیم. هیأت املای درست این ترکیبات "جست و جوی" و "گفت و گوی" و "شست و شوی" است؛ و از بهر مثال ترکیب "گفت و گوی" در زبان شفاهی مردم کابل همیشه مستعمل بوده است.

جناب هاشمیان می بینند، که "جستجو"ی ایشان "صفت" نیست، بلکه "اسم مرکب" است؛ و نمی تواند با ترکیب "صرفه جو" (مخفف "صرفه جوی") از عین سنخ باشد. ترکیباتی از قبیل "خداجوی" و "دانشجوی" و "سخنگوی" و "بذله گوی" و "طنزگوی" و "افسانه گوی" و "قصه پرداز" و "قصیده سرای" و "ریشه کن" و "مقاله نویس" و ... همه از همین سنخ "ترکیبات وصفی" می باشند، که با کلمه "جست و جوی" هرگز از عین جنس نیستند.

امیدوارم، استاد هاشمیان، که استاد گرامر زبان دری بودند و سال ها این رشته را تدریس کرده اند، از جرأت و جسارت من در بررسی موضوعات صرف و نحو، آزرده خاطر نشوند. من همان قسمی که فهم ناقص ازین رشته نازک و ظریف برداشت کرده است، سطوری را سیاه کردم و یقین دارم که در خلال این همه تذکرات و مثال ها، اشتباهاتی هم رخ داده است. با عرض حرمت

پایان

د پانوی شمیره: له ۵ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ